

خاندان گیلویه و نقش سیاسی - اجتماعی آنان در عصر عباسیان (سده‌های دوّم و سوّم هجری قمری)

(از ص ۸۳ تا ۱۰۳)

کشواد سیاہپور^۱

استادیار گروه تاریخ دانشگاه یاسوج

تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۸/۱۰ - تاریخ پذیرش قطعی: ۹۱/۹/۱۹

چکیده

خاندان گیلویه یا به عبارتی خاندان روزبه، از مشهورترین و مؤثرترین خاندان‌های ایرانی فارس در سه سده نخست اسلامی بود که پس از سقوط ساسانیان، علاوه بر درگیری متناوب با اعراب مهاجم و مسلط، به تدریج موفق شدند در دستگاه خلافت عباسی نفوذ یابند و نقش بارز خود را در وقایع سیاسی - اجتماعی عصر نشان دهند. گیلویه که از همه اعضای خاندان معروف‌تر و برجسته‌تر شد، اقتدار و عظمتش به حدی رسید که منطقه وسیعی از فارس را تحت حاکمیت خود درآورد، و منطقه به احترام و اشتها او نام‌گذاری شد. وی که سپاهی آماده و چند هزار نفری داشت، با خاندان ابودلف عجلی عرب، که از قرن دوم هجری در بخشی از ایران - خاصه عراق عجم - حضور و سلطه یافته بودند، درگیر و به رغم موفقیت‌های مقطعی و قتل معقل، برادر ابودلف، سرانجام کشته شد. قلمرو گیلویه که ناحیه گسترده‌ای از نزدیکی‌های شیراز تا سمیرم، لردگان، ارجان (= بهبهان)، بخشی از کناره‌های خلیج فارس، ممسنی و کهگیلویه و بویراحمد بود، قلمرو حکمرانی گیلویه و خاندانش محسوب می‌شد. پس از گیلویه، فرزندانش، خالد و حسن و نوه او محمد بن حسن، به گونه‌ای دیگر در دربار خلفای عباسی حضور و نفوذ یافتند و نقش مهم خاندان را تداوم بخشیدند. در این مقاله که بر مبنای پژوهش کتابخانه‌ای و روش تحقیق تاریخی، توصیف و تحلیل گردیده، به این مسئله پاسخ داده شده، که نقش سیاسی و اجتماعی خاندان گیلویه ایرانی در دستگاه خلافت عباسی چگونه بوده است.

واژه‌های کلیدی: گیلویه، ابودلف، خالد بن گیلویه، حسن بن گیلویه، محمد بن حسن گیلویه، عباسیان.

مقدمه

هر چند سقوط ساسانیان به دست اعراب مسلمان، خیلی سریع صورت گرفت و قوم عرب در جای جای ایران خیمه و خرگاه زد، اما تا قرن‌ها بعد اقوام محلی ایران سازش قطعی و واقعی با مهاجمان مسلط نیافتند و به گونه‌های مختلف، در ستیز بودند. فارس - خاستگاه اصلی ساسانیان - همچون شمال و شرق کشور به آسانی در برابر مسلمانان سر تسلیم فرو نیاورد و حاکمان عرب تا مدت‌ها با مشکل مواجه بودند. در میان مردم فارس، کردان یا همان عشایر - که مجموعه‌ای از اقوام و طوایف ایرانی بودند - هیچ‌گاه به صورت قطعی و کامل با اعراب مسلمان پیوند نخوردند و همواره در تخالف و تضاد بودند. عشایر فارس در مناطق خود که رم یا زم خوانده می‌شد، برای حاکمان عرب و دست‌نشانندگان ایرانی آنان، رقیب و دشمن به شمار می‌رفتند و در مواقع مناسب و مختلف، این تعارض و عناد را با جنگ و مقاومت نشان می‌دادند (برای آگاهی از مقاومت عشایر فارس در ایام فتوح، رجوع شود: سیاهپور: نقش سیاسی - نظامی کردان فارس و خوزستان در دوره فتوح اسلامی، صص ۹۸ - ۱۱۶). وسیع‌ترین و قدرتمندترین مناطق عشایری فارس، رم گیلویه بود که از نزدیکی‌های شیراز شروع می‌شد و تا حدود ولایات اصفهان و خوزستان امتداد می‌یافت. حاکم این ناحیه گسترده و پردرآمد، خاندان روزبه بود که چون در میان این خاندان، گیلویه - نوه روزبه - اقتدار و اشتهار افزونی یافت، قسمتی از منطقه به نام او ماندگار شد. وی با خاندان عرب عجلی که در نواحی جبال ایران - خاصه همدان، اراک و اصفهان - تسلط مقتدرانه یافته بودند، درگیر شد و توانست با شکست آنها یکی از سران این خاندان را به قتل رساند. البته در دنباله کارزار دو خاندان معارض ایرانی و عرب، جان باخت، ولی نامش جاودان ماند. شهرت و شوکت وی به حدی بود، که شاعران مداح ابودلف عجلی - نظیر بکر بن نطاح و علی بن جبله - در تمجید از ممدوح خویش، شکست و قتل گیلویه را از کارهای بزرگ و درخور او دانسته‌اند (ابن معتر، صص ۱۷۶-۱۷۷ - ۲۲۳). خاندان گیلویه پس از او، هرچند نام و آوازه جنگجویی وی را به دست نیاوردند، اما به شیوه‌های دیگر شهرت و تأثیر خاندان را استمرار بخشیدند و دست کم تا نیمه دوم قرن سوم قمری، حضور و دوام داشتند. این مقاله که بر اساس منابع دست اول کتابخانه‌ای و روش تحقیق تاریخی، توصیف و تحلیل شده، نقش سیاسی - اجتماعی گیلویه و خاندانش را در عصر عباسیان بررسی نموده و گامی در روشنایی تاریخ ایران و جهان اسلام بر داشته و موضوع جدیدی را به محققان و علاقه‌مندان تاریخ نشان داده است.

رموم و کردان فارس

پس از آنکه اعراب مسلمان، امپراتوری ساسانی را به سقوط کشاندند و خود میراث‌خوار آن شدند، تا قرن‌ها تقسیم‌بندی اداری و سیاسی ساسانیان را رعایت می‌کردند. فارس بزرگ که خاستگاه ساسانیان - و قرن‌ها قبل هخامنشیان - بود، به پنج کوره وسیع و گسترده تقسیم می‌شد. این پنج کوره عبارت بود از: استخر، داراب، اردشیر، شاپور و قباد (= ارجان)، که بنیان هر کدام از این کوره‌های پنج‌گانه، به پادشاهی اساطیری یا تاریخی نسبت داده شده بود. (رجوع شود: اصطخری، صص ۸۸ - ۱۰۹؛ مقدسی، صص ۶۳۳-۶۳۱؛ ابن بلخی، صص ۱۴۸-۱۲۱). علاوه بر تقسیم‌بندی فوق، تقسیمات پنج‌گانه دیگری در درون کوره‌های فارس صورت گرفته بود، که مناطق عشایری را مشخص می‌نمود. این مناطق عشایری، با عنوان عمومی رموم (زموم) شهرت داشتند و در نواحی مختلفی از فارس واقع شده بودند. در واقع، نقاطی که اقوام کوچ‌رو و دامدار زندگی می‌کردند و در فصول سال بیلاق و قشلاق می‌نمودند، رم (= زم) خوانده می‌شد. مبنای معیشت این عشایر نیز، دام و دامپروری بود، و ناگزیر دامپروری نیاز به کوچ‌روی و کوه‌نشینی و مراتع مناسب و مساعد در سردسیر و گرمسیر داشت. رم، در حقیقت همان رمه است، که نشان از شبانکاری قوم و گله‌های بز و گوسفند و گاو و دیگر چهارپایان داشت. رموم نیز جمع رم است، که به مناطق عشایر نشین و شبانکاره اطلاق می‌گردید. غالب نویسندگان اسلامی، رم را به معنای نواحی عشایری و مناطق و منازل شبانکاره‌ها ضبط کرده‌اند. (ابن خردادبه، ص ۳۷؛ خوارزمی، ص ۱۱۷؛ حموی، ج ۳، ص ۷۱ و ج ۴، ص ۲۲۶؛ ابن خلدون، ج ۱، ص ۱۱۶).

آن‌گونه که جغرافی‌نویسان مشهور اسلامی گزارش داده‌اند، پنج رم زیر رموم فارس بودند: ۱- رم جیلویه ۲- رم احمد بن لیث ۳- رم حسین بن صالح ۴- رم شهریار ۵- رم احمد بن حسن. (اصطخری، ص ۸۹؛ ابن حوقل، ص ۳۵؛ حموی، ج ۳، ص ۷۱ و ج ۴، ص ۲۲۶). باری رموم فارس، مناطق عشایری و جایگاه قبیله‌های فارس بود، که تا قرن‌ها با نام عمومی کردان، از شهرنشینان باز شناخته می‌شدند. مقصود از کردان نیز، همان عشایر و قبایل بودند که در نواحی مختلف فارس - خاصه رموم - می‌زیستند و شغل اصلی آنها دامداری بود و سردسیر و گرمسیر داشتند. یکی از مناطق مهم کردنشین (= عشایری) و

قبیله‌های معروف فارس، منطقه و قبیله گیلویه بود، که در وقایع سیاسی و اجتماعی عصر خود نقش برجسته ایفا کردند.

«رم جیلویه»؛ محیط زندگانی و قلمرو حکمرانی خاندان گیلویه

از فحوای سخن اصطخری استنباط می‌گردد، که محیط زندگانی و قلمرو حکمرانی گیلویه و اسلافش، منطقه‌ای بود که به دلیل اقتدار و اشتها گیلویه، به نام او خوانده شد. بنا به نقل این نویسنده، رم گیلویه شامل بخش‌هایی از کوره‌های استخر، شاپور و ارجان بود، که «حدی سوی بیضا» داشت، «و دیگری سوی سپاهان، و [سوم] سوی حدود خوزستان، و حدی سوی ناحیت سابور، و هرچه درین حدود باشد دیه و شهر جمله در شمار این رم آید.» (اصطخری، ص ۱۰۲؛ مقایسه شود با ابن حوقل، ص ۳۹). بر مبنای این اطلاعات کلی، نمی‌توان به طور دقیق محدوده قلمرو حکمرانی و زندگانی گیلویه و نیاکان او را تعیین نمود. به رغم این ابهام، می‌توان احتمال داد که رم گیلویه شامل استان کنونی کهگیلویه و بویراحمد، شهرستان‌های اردکان و ممسنی فارس، بخشی از شهرستان لردگان بختیاری و قسمت اعظم کوره ارجان (= شهرستان بهبهان و بنادر دیلم، مهربان و گناوه) بود. اصطخری، موطن گیلویه را «خمایجان سفلی از کوره استخر» می‌داند، که به نزد عمویش سلمه رفت و خدمت او کرد (اصطخری، ص ۱۴۴). خمایجان، که همان «همایجان» کنونی است، خود بخش بزرگی از شهرستان اردکان (= سپیدان) فارس محسوب می‌شود. هر چند اصطخری، ابن حوقل و جیهانی در قرن چهارم هجری، به صراحت «رم جیلویه» ضبط کرده‌اند، اما ابن خردادبه - و به نقل از او ابن فقیه همدانی، جغرافی‌نویسان قرن سوم هجری، نام رم را به اسم پسر جیلویه نوشته‌اند. (ابن خردادبه، ص ۳۷؛ ابن فقیه، ص ۱۶). مؤلف نامعلوم حدود العالم (تألیف ۳۷۲ ق) نخستین نویسنده‌ای است، که به «کوه جیلویه» اشارت دارد. (حدود العالم، ص ۱۳۳). از آن به بعد، منابع تاریخی و جغرافیایی - که نام منطقه را ذکر کرده‌اند - تنها به کوه گیلویه (= جبل جیلویه) پرداخته و دیگر نامی از «رم جیلویه» نیاورده‌اند. اگر چه در قرون سوم و چهارم هجری، رم جیلویه ناحیه وسیعی را شامل می‌شد، اما منابع سده‌های بعد، کوه گیلویه را تنها منطقه محدود و کوچکی از رم جیلویه دانسته‌اند (ابن بلخی، ص ۱۴۸-۱۴۲). آن گونه که از منابع دیگر بر می‌آید، کوه گیلویه از قرن هفتم به بعد، منطقه وسیع‌تری را شامل می‌شد که در دربار ایلخانان مغول و حکومت‌های بعد، واحد اداری و

مالیاتی خاصی را در بر می گرفت (وصاف الحضرة شیرازی، ص ۱۴۹؛ همدانی، ص ۱۲۷۱). در میان «بیگلربیگیان عظیم الشان» عصر صفوی، کوه گیلویه هشتمین بود و حدود آن بیشتر از کهگیلویه و بویراحمد و بهبهان کنونی بود. (میرزا سمیعا، صص ۵- ۸۵). در دوره- های افشاریه، زندیه و قاجاریه- و بخشی از عصر پهلوی- کوه گیلویه همچنان عنوانی عمومی برای تقسیمات سیاسی و اداری کهگیلویه، بویراحمد و بهبهان بود؛ اما نام گیلویه، علاوه بر شهرت عام و دیرینه در اسم کهگیلویه، در برخی مناطق ممسنی فارس و حد فاصل اردکان، کازرون و گناوه بوشهر، به یادگار محفوظ مانده است. یکی از روستاهای ممسنی که در نزدیکی اردکان فارس است، گیلو مهر خوانده شده، که از گذشته تاکنون نام گیلویه و پدرش مهرگان را حفظ کرده است. همچنین در ناحیه ماهور میلاتی ممسنی، میان گناوه، کازرون و ممسنی کوهی به نام گیلویه وجود دارد، که بیانگر محدوده حاکمیت و قلمرو گیلویه است.

گیلویه و نیاکان او

مؤلف مسالک و ممالک (تألیف ۳۴۰ ق) در خصوص گیلویه و نیاکان او، اطلاعات ارزشمندی به دست می دهد. متأسفانه این اطلاعات، بسیار اندک و مجمل است. بر مبنای گزارش این نویسنده، گیلویه فرزند مهرجان (- مهرگان) و مهرگان فرزند روزبه نام بود. روزبه، علاوه بر مهرگان، پسر دیگری به نام «سلمه» داشت، که پس از برادر به قدرت رسید. در میان این چهار تن، «شوکت و منزلت» مهرگان، از دیگران افزون تر و بیشتر بود. بعد از مرگ مهرگان، برادرش سلمه جانشین و فرمانروا گردید و چون وفات یافت، گیلویه که به نظر می رسد سری پرشور داشت، با قدرت و صولت حاکمیت یافت. تلاش ستیزه جویانه و تکاپوی مجدانه وی، به حدی رسید که با اقتدار تمام منطقه استحفاظی را در حیطه ضبط آورد و قوت و عظمتش به اندازه ای شد، که با خاندان مشهور ابودلف عجلی نبرد نمود (اصطخری، ص ۱۴۳). مطالب اصطخری در باب نیاکان گیلویه، منحصر به ضبط نام روزبه، مهرگان و سلمه است و تنها به شوکت و منزلت «اعظم» و افزون مهرگان پدر گیلویه بر دیگران اشارت دارد (اصطخری، ص ۱۴۴). درگیری های دو خاندان گیلویه و ابودلف، در نیمه دوم قرن دوم قمری رخ داده است. آن گونه که اصطخری گزارش می دهد، گیلویه و سپاهش موفق به شکست ابودلفیان شدند و حتی «معل بن عیسی» برادر ابودلف را کشتند. به دنبال این وقایع، ابودلف در

جنگ‌های بعدی، گیلویه را کشت و سرش را برید و به عنوان نماد پیروزی سترگ، به یادگار نگه داشت. این نماد پیروزی بزرگ خاندان ابودلف، تقریباً تا یک قرن بعد که نواده ابودلف به دست عمرو لیث صفاری - در اواخر قرن سوم قمری - هزیمت یافت، همچنان نزد آنان بود. در واقع، شکست و قتل گیلویه، برای ابودلف و خاندان او، چنان عظیم و ارزشمند بود که به گفته اصطخری «تا آن وقت که روزگار دولت ایشان منقضی و سپری شد از آن حرب و جنگ باز می‌گفتند و در حروب اعادی آن سر را با خود می‌بردند و [کاسه] سر او را به نقره درگرفته به نیزه برافراشته بودند» (اصطخری، ص ۱۳۴). بنا به نقل اصطخری، کاسه سر گیلویه و نیزه‌ای که سر بر آن افراشته شده بود، در زمان درگیری عمرو لیث صفاری با احمد بن عبدالعزیز دلفی - نواده ابودلف - در زرقان فارس، به دست عمرو لیث افتاد، که به دستور وی شکسته و ناپیدا شد. (اصطخری، صص ۱۳۵-۱۳۴). به احتمال قوی، اصطخری به رویارویی احمد بن عبدالعزیز و عمرو لیث صفاری در سال ۲۷۷ قمری اشاره دارد که در آن، احمد بن عبدالعزیز «بی‌هیچ حربی ... به هزیمت بازگشت» و عمرو لیث «در پس او بشد تا به بیضا، و بسیار مردم اسیر گرفت و بنه و کالای و سلاح» (تاریخ سیستان، ص ۳۰۰). باری، گیلویه که در میان خانواده «روزبه» از اقتدار و آوازه بسیار برخوردار گردید، عظمت و ارزش وافر او به دست آورد که منطقه تحت حاکمیت او و خاندانش را به نام وی بر خواندند. اصطخری تأیید و تأکید می‌کند، که گیلویه از ملوک رموم و عشایری محسوب می‌شد که همواره در دربار ایشان، هزار تا سه هزار سپاه دایمی و مهیا وجود داشت (اصطخری، ص ۱۴۴). پذیرفتنی است، که گیلویه با این لشکر آماده و دایمی، در حفظ حوزه حاکمیت و توسعه قلمرو و تهدید معارضان و مقابله با مهاجمان، موفقیت‌های فراوان کسب کرد. بی‌تردید سیاست و عملکرد مقتدرانه و جسورانه گیلویه، عامل اصلی شهرت قلمرو حکمرانی آنان به نام او و نیز ماندگاری و استمرار این حاکمیت در خاندان وی بود. اصطخری روایت می‌کند که «کار او عظیم و قوی گشت تا چنان شد که الی یومنا هذا آن رم را به وی نسبت می‌برند... و ریاست و بزرگی آن رم الی یومنا هذا در فرزندان جیلویه باقی و مخلد ماند.» (اصطخری، صص ۱۳۵-۱۳۴).

زمان و دلایل درگیری گیلویه و خاندان ابودلف

درباره زمان و دلایل جنگ‌های گیلویه با برادران دلفی، نشانه صریحی از منابع به دست نمی‌آید. اصطخری که گزارش مختصر وقایع - خاصه داستان قتل معقل و گیلویه را آورده - هیچ اشاره‌ای به زمان و دلایل حوادث ندارد. هر چند اشعار بکر بن نطاح و علی بن جبلة نیز اشارت آشکاری به دلایل درگیری و تاریخ آن ندارد، اما از یک بیت بکر بن نطاح که در آن از لبیک‌گویی ابودلف به خلیفه هارون الرشید (۱۹۳-۱۷۰) سخن گفته - و از خلفای بعد، امین و مأمون نام نبرده - در می‌یابیم که دوره درگیری‌ها مربوط به عهد هارون است (ابن معتز، ص ۲۲۴). اگرچه آنکه سال سرایش قصیده بکر بن نطاح معلوم نیست، ولی روشن است که جنگ‌های گیلویه و برادران دلفی، در اواخر قرن دوم قمری رخ داده است. چنین به نظر می‌رسد که پس از مرگ گیلویه، نبرد دو خاندان معارض ایرانی و عرب، پایان پذیرفت و ادامه نیافت. از آن پس، دیگر نشانه‌ای مبنی بر تداوم درگیری دو خاندان، در دست نیست. گویا فرزندان گیلویه - خالد و حسن - با کناره جستن از حوادث خطیر، راه سلامت گزیده‌اند. خالد بن گیلویه در بغداد - مرکز خلافت عباسی - ساکن گردید، و حسن حاکمیت قلمرو خاندان را به دست گرفت.

ابودلف نیز در سال ۲۲۶ قمری به مرگ طبیعی وفات یافت (مسعودی، ج ۲، ص ۴۷۵).

این سؤالی که مطرح است، این که تعارض و تخاصم خونین گیلویه و خاندان دلفی بر سر چه بود؟ متأسفانه، منابع موجود در این باب کاملاً مسکوت‌اند. علی بن جبلة، شاعر و مداح ابودلف، به غرور و نخوت گیلویه اشاره دارد، که موجب نابودی وی گردید. اگر چه این گفته را می‌توان حمل بر شجاعت و جسارت گیلویه در برابر اعراب دلفی نمود، اما بیشتر یک توجیه شاعرانه در تأیید و تمجید اعمال ممدوح است. البته نباید انتظار داشت که مداح ابودلف به تقصیرات و تعدیات وی اشاره نموده باشد. به احتمال زیاد، تجاوزها و طمع‌ورزی‌های ابودلفیان نسبت به قلمرو خاندان گیلویه، ضدیت دیرینه خاندان‌های بزرگ ایرانی با سلطه اعراب و نیز اختلافات و مناقشات معمول مذهبی، عوامل درگیری‌ها و تشدید تعارضات بود. ابودلفیان عجلی که به نوشته ابن رسته «از عبادیان حیره بودند» (ابن رسته، ص ۲۴۷)، ظاهراً از قرن دوم قمری در ایالت جبال ساکن شدند و از حمایت خلفا برخوردار گشتند. تسلط تدریجی خاندان ابودلف در ایالت جبال، در عهد ابودلف قاسم بن عیسی و برادرش معقل، به اوج خود رسید. در میان مناطق مربوط به ابودلفیان، دو ناحیه اختصاصی به نام «زز» یا «زیز» وجود داشت، که به نام دو برادر خوانده می‌شد. مؤلف مشهور التنبیه والاشراف، از «زز معقل و زز ابودلف» اسم

می‌برد، که مسکن و مأمن خرمیان بود (مسعودی، ص ۳۳۷). منابع جغرافیایی سده‌های چهارم تا نهم قمری، جایگاه دو زز را در حوزه همدان و کهگیلویه نشان می‌دهند. به نظر می‌رسد، زز (=زیز) کهگیلویه که هنوز نام آن محفوظ مانده، از زز همدان معروف‌تر بوده است. این مهم را، مطالب مقدسی و یاقوت حموی به‌صراحت تأیید می‌نمایند. مقدسی می‌نویسد: «زیز، شهری کوچک در کوهستان در کنار رود طاب است. نان را در آنجا هشت من، به من آنجا، به یک درم خریدیم. گوشت و گوز و میوه در آن ارزانست. جامع نیکوی آن به سال ۳۶۷ ساخته شده است. به سال ۳۶۸ که من آنجا بودم هنوز آن را می‌ساختند. چشمه‌هایی نیز دارد.» (مقدسی، ص ۵۸۱). همین نویسنده، در ذکر منزلگاه‌های مسیر ارجان به اصفهان، زیز را سومین توقفگاه نام می‌برد، که پس از ده-دشت (=قریه) واقع بود. بعد از زیز، سه منزلگاه دیگر وجود داشت، تا به سمیرم اصفهان می‌رسید (همان، ص ۶۷۳). یاقوت هم بیان می‌کند: «از برخی عقلای اهل همدان در باب زز سؤال کردم که پاسخ دادند: زز ولایتی است از ناحیه لالستان، میان اصفهان و جبال لر که از نواحی اصفهان است.» (حموی، ج ۳، ص ۱۰۴). وی در ادامه به نقل از «سلفی» نام، می‌نویسد: «الزز، ناحیه‌ای است مشهور به همدان، که جماعتی منسوب به آن است...» (حموی، ج ۳، ص ۱۰۴). مع هذا می‌توان تصور کرد، خاندان ابودلف که بر زز همدان تسلط داشتند، خواهان حاکمیت بر زیز کهگیلویه و بهره‌برداری از منابع و منافع آن بودند. این همان زیزی است، که به معقل بن عیسی، برادر ابودلف، اختصاص یافته بود، و بی‌شک جان خود را بر سر آن باخت. هرچند نمی‌دانیم زیز مزبور را خلیفه به معقل هبه نمود، یا خود ابودلفیان مدعی آن گشتند، کاملاً معلوم است که با مخالفت و مقاومت گیلویه مواجه گردید، و جنگ‌های خونین طرفین را موجب شد. قتل معقل و گیلویه، که از پیامدهای این اختلاف بود، باعث از دست رفتن زیز کهگیلویه نشد و چنان که اصطخری تصریح می‌نماید، رم گیلویه تا زمان نویسنده - نیمه قرن چهارم قمری - در دست اولاد گیلویه بود. قرن‌ها بعد از مرگ گیلویه و ابودلفیان، جغرافی‌نویسان اسلامی، همچنان زیز را مرکز کوه گیلویه (=جبل جیلویه) ذکر می‌کنند (ابن بلخی، ص ۱۴۸؛ حافظ ابرو، ج ۲، ص ۱۳۶). اگرچه امروز، زیز کهگیلویه و بویراحمد - واقع در شهرستان بویراحمد - روستای کوچکی بیش نیست، اما نشان می‌دهد که دست کم از ۱۱۰۰ سال پیش تاکنون، نامش محفوظ مانده و لاقلاً بخشی از ساکنان آن، تسلسل و توارث نژادی خود را نگه داشته‌اند. به رغم آنکه مستندات قوی در دست نیست، شاید بتوان با قراین و

شواهد، یکی از دلایل اختلاف و درگیری گیلویه و خاندان ابودلف را، مناقشات مذهبی و عقیدتی دانست. پیش تر اشاره شد که مسعودی، یکی از خاستگاه های خرم دینان را زز معقل ذکر نموده است. یعقوبی نیز در البلدان خویش، آشکارا تأیید می نماید، که خرم - دینان از «روستای قامدان ظهور کردند.» (یعقوبی، ص ۴۱). در حقیقت مناطق کوه گیلویه - به مرکزیت زیز - با نواحی بختیاری نظیر لردگان، متصل و پیوسته است، و روابط قوی قومی، نژادی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی فراوان داشته اند. خرم - دینان که ظاهراً بازماندگان و متأثران مذهب مزدک بودند، در عصر خلفای عباسی به حیات خود ادامه دادند و دوره ای طولانی مبارزه رویاروی نمودند. اوج قیام آنان را بابک خرمی رهبری کرد؛ اما پیش از آن، سال ها در نواحی فارس، اصفهان، جبال و گرگان، مبارزه و مقاومت کرده بودند (نظام الملک، ص ۲۸۲). خواجه نظام الملک که از دشمنان سرسخت فرق اسماعیلی، خرمی و مزدکی است، فصول مهمی از سیاست نامه را به مطالب و مطاعن آنان اختصاص داده، که به رغم عیوب و ابهامات آن، اطلاعات خوبی نیز ارائه می دهد. وی بیان می کند، که در سال ۲۱۸ قمری «دیگر باره خرم دینان به اصفهان و پارس و آذربایجان و جمله کوهستان خروج کردند ... همه به یک شب وعده نهاده بودند و به همه ولایت ها و شهرها کار راست کرده، شب خروج کرده شهرها غارت کردند و در پارس بسیار مسلمانان کشتند و زن و فرزندان برده بردند و در اصفهان سر ایشان مردی بود علی مزدک، از در شهر بیست هزار مرد عرض داد و با برادر به کوه شد و بودلف غایب بود و برادرش معقل به کوه بود، با پانصد سوار مقاومت نتوانست، بگریخت و به بغداد رفت. علی مزدک کوه بگرفت و هر که را یافت از اهل اسلام بکشت و فرزندان عجلیان [= ابودلفیان] را برده کرد و بازگشت به آذربایجان تا به بابک پیوندد ...» (نظام الملک، ص ۲۸۴)

استنباط نگارنده از برخی گفته های نظام الملک، خاصه آنجا که می گوید: «علی مزدک ... با برادر به کوه شد و بودلف غایب بود و برادرش معقل به کوه بود»، این است که رهبر خرم دینان - علی مزدک - با سپاه خود به کوه گیلویه وارد شده و معقل عربی - نماینده حکومت عباسی - را که مدعی حاکمیت در کوه گیلویه بوده، فراری داده و خود جایگزین شده است. اوتاکر کلیم، محقق خارجی، که کتب ارزشمندی در باب مزدکیان و متأثران آن نگاشته، معتقد است: «شهر کوه واقع در ارجان» به دست علی مزدک فتح شد (کلیم، ص ۸۵). وی که به نظر می رسد، مطالب خود را از نظام الملک یا منبعی شبیه

آن اخذ نموده، با قاطعیت شهر کوه را در ارجان می‌داند؛ بنابراین، تردیدی نیست که منظور از «شهر کوه»، کوه گیلویه است. قراین دیگری نیز موجود است، که کاملاً مبین حضور و نفوذ مزدکیان و خرمیان در کوه گیلویه و بویراحمد است. در پنج کیلومتری شمال شهر یاسوج - مرکز کهگیلویه و بویراحمد- روستایی معروف به نام «مزدک» وجود دارد، که بی‌شک حکایت‌گر بخشی از تاریخ مزدکیان و فعالیت و تبلیغات آنان در کوهستان‌های بویراحمد و کهگیلویه است. از عجایب تاریخ آنکه در سال ۱۳۳۰ ه. ش، شخصی از روستای مزدک بویراحمد به نام «آقا بابا»، جنبشی عدالت طلبانه راه انداخت، که تا حدودی شهرت ملی یافت و تأثیر کوتاه‌مدتی گذاشت (رجوع شود: طاهری، صص ۴۶۸-۴۴۳). باری، به رغم ابهامات موجود و فقر شدید منابع، باید پذیرفت که مزدکیان و جانشین منسوب به آنان - خرمیان - در نواحی مختلف ایران، از جمله کوه گیلویه و بویراحمد، نفوذ و فعالیت فراوان داشته و با مناقشات مذهبی و اعتقادی، با اعراب حاکم بر ایران ضدیت و عناد خونین نشان داده‌اند. به نظر می‌رسد، قیام خرمیان اصفهان و فارس - که ارجان و کوه گیلویه جزئی از آن بود- در همان عهد هارون رخ داد، و احتمال دارد گیلویه یکی از رهبران و فرماندهان آن بود. پیش‌تر به نقل از اصطخری اشاره شد، که معقل، برادر ابودلف، به دست گیلویه کشته شد. با این گزارش درست، باید احتمال قوی داد که گیلویه در اتحادیهٔ خرم‌دینان به رهبری علی مزدک مشارکت جسته و با معقل بن عیسی درگیر شده است. سال ۲۱۸ قمری، که نظام الملک به خروج خرم‌دینان در اصفهان و فارس اشاره دارد، و معتقد است معقل، برادر ابودلف، را به بغداد فراری داده، نمی‌تواند درست باشد؛ زیرا قتل معقل و گیلویه، در دوره خلافت هارون و ده‌ها سال پیش از آن رخ داده است. مع‌هذا، با قراین و استدلال‌های پیشین، می‌توان تعارضات اعتقادی و مذهبی را بر عوامل و دلایل اختلاف و کارزار گیلویه و خاندان ابودلف افزود.

داستان قتل گیلویه

دربارهٔ قتل گیلویه دو روایت وجود دارد، که با هم متفاوت و متناقض است، و ترکیب آنها ابهام اساسی ایجاد می‌کند. نخست، روایت یعقوبی، مورخ مشهور اسلامی (متوفی ۲۸۴ ق) است، که نقل می‌کند: طاهر بن حسین، در سال ۱۹۶ ق «ناحیه عراق عجم تا اهواز را گرفت و محمد بن یزید بن حاتم عامل محمد [امین] و جیلویه کردی را کشت.»

(یعقوبی، ج ۲، ص ۴۵۵). این واقعه، مربوط به درگیری طرفداران امین و مأمون است، که بر سر خلافت کشمکش یافتند و سرانجام حامیان مأمون به رهبری و هدایت طاهر بن حسین (معروف به طاهر ذوالیمینین) پیروز شدند و با خلع و قتل خلیفه امین، مأمون را به خلافت برداشتند. از گفته یعقوبی، بر می آید که گیلویه کردی از حامیان معروف خلیفه امین بود که در مقابل طرفداران مأمون مقاومت کرد و جان را در این راه از دست داد. روایت دیگر در باب قتل گیلویه - که صحت آن قریب به یقین است - گزارش اصطخری است، که حاکی از درگیری دیرینه و مدت دار گیلویه با آل ابی دلف است. اطلاعاتی که اصطخری ارائه می دهد، مبین آن است که گیلویه در جدال با خاندان ابودلف، معقل بن عیسی برادر ابودلف را کشت و در جنگ های بعدی به دست ابودلف به قتل رسید (اصطخری، صص ۱۳۴-۱۳۵). اصطخری، البته هیچ اشاره ای به زمان درگیری ها و دلایل تصادم و قتل معقل و گیلویه نمی کند. آنچه ما را در تأیید گزارش اصطخری راسخ می نماید، اشعار حماسی و مدحی دو شاعر نامدار است، که در دربار ابودلف آمد و شد داشته و در مدح او، به این واقعه مهم پرداخته اند. این دو شاعر، بکر بن نطاح و علی بن جبلة - به درگیری ابودلف و گیلویه اشاره دارند و قتل گیلویه را تأیید می کنند. ابووائل بکر بن نطاح (فوت ۱۹۲ ق) در ابیاتی از قصیده مشهور و مطول خویش می گوید:

«اذاق الردی جلویه [گیلویه] فی خیل فارس و نصرا فصارو اعظما نخرات
و ما اعتورت فرسان قحطان قبله علی احدٍ فی السرّ والجهرات
عدت خيله حُمَرَ الثُّحُورِ وَ خِيْلُهُمْ مَخْضَبَةُ الْاَكْفَالِ وَ الرَّبَّالَاتِ»

(ابن معتز، ص ۲۲۳)

(طعم مرگ را به جیلویه در سپاه فارس چشاند و آنها تبدیل به استخوان های پوسیده شدند؛ در حالی که سواران قحطان قبل از او، آشکارا و پنهان بر کسی دست نیافتند. گردن های اسبان سواران او (ابودلف) - در اثر کشتار سپاه دشمن - از خون آغشته شده، و ران و کفل اسبان و سواران دشمن خون آلود گشته بود)

شاعر دیگر، علی بن جبلة خراسانی معروف به عَكْوَك (۲۱۳-۱۶۰ ق) است، که در قصیده ای که بیش از پنجاه بیت دارد، به تفصیل بیشتری نبرد ابودلف با گیلویه را شرح داده است. آن گونه که از منابع بر می آید، اشتهاار عمومی ابودلف پس از این قصیده، به اوج خود رسید. شاعر مزبور می گوید:

«و زحوف فی مواکبسه
 قدته و الموت مُکتمین
 فغدا جیلوه [گیلویه] عنه و قد
 زرتّه والخیلُ عاسه [عابسه]
 خارجات تحت رایتها
 فابحتّ اللیلَ عقوّتّه
 کصیاح الحشر فی أمره
 فی مذاکیه و مُشتجره
 طوتِ المنشورَ من بَطَره
 تحمل البُوسی الی عُقره
 کخروج الطیر من وُکره
 و قَریتَ الطیرَ من جَزَره...»
 (ابن معتر، صص ۱۷۶-۱۷۷).

چه بسا سپاه گرانی که در زیادی و کثرت چون سر و صدای محشر بودند، و تو
 (ابودلف)

سپاه را به سوی آنها هدایت کردی، در حالی که مرگ در نيزه‌ها و اسبان تیزتک نهفته
 بود.

گیلویه از آن سپاه رفت و امر او به خاطر غرور و تکبرش در هم پیچیده شد. رفتی به
 سراغ او با سواران عبوس و گرفته، که مصیبت و گرفتاری را به سوی منزلگاه وی
 (گیلویه) می‌بردند. اسبها در زیر پرچمها خارج می‌شدند، چون خروج پرندگان از
 لانه‌هایشان. شب هنگام در عرصهٔ منزلگاه او قرار گرفتی، و با کشتگان او از پرندگان
 پذیرایی کردی)

مع هذا بر اساس ابیاتی که بکر بن نطاح و علی بن جبلة در باب ممدوح خویش،
 ابودلف سروده‌اند، نبرد گیلویه و ابودلف و قتل گیلویه به دست ابودلف و سپاهش، محرز
 و عاری از تردید است.

با این قطعیت، می‌توان احتمال قوی داد، که یعقوبی در ضبط حوادث قرن قبل از
 خود، داستان قتل گیلویه را با بازداشت و شکنجه خالد بن گیلویه به دست طاهر،
 خلط کرده باشد.

اخلاف گیلویه و مشارکت در مسایل سیاسی - اجتماعی عصر

به جز گیلویه، که در وقایع عهد خود در دورهٔ عباسیان حضور یافت و به عنوان یک
 شخصیت مؤثر و مشهور، مورد توجه و هدف قرار گرفت، چند تن از اخلاف او نیز در
 قلمرو خلافت عباسی و نزد خلفای بنی عباس، نقش بارز و چشمگیری ایفا کردند.
 متأسفانه، اطلاعات منابع عصر، محدود و مختصر است و تنها به اشارات کلی بسنده نمو

دهاند. این اطلاعات، مربوط به قرن سوم قمری است و پس از آن گزارشی جز نوشته اصطخری در دست نیست. اصطخری در نیمه اول قرن چهارم قمری، بیان می‌کند که ریاست «رم گیلویه» اکنون در دست اولاد اوست. وی، البته نام هیچ یک از فرزندان و نوادگان گیلویه را ذکر نمی‌کند (اصطخری، ص ۱۳۵). برخلاف او، برخی منابع تاریخی و جغرافیایی، نام دو تن از فرزندان گیلویه و یک تن از نوه‌های او را ضبط کرده و به اختصار اخباری آورده‌اند، که در پی به آن پرداخته می‌شود.

خالد بن گیلویه

درباره خالد فرزند گیلویه، منابع معتبری چون دستور الوزاره اصفهانی، وفيات الاعیان ابن خلکان و الوافی بالوفیات صفدی گزارش تقریباً یکسانی آورده‌اند. از فحوای گزارش بر می‌آید، که این داستان شهرت خاصی داشته است. تردید نباید نمود که منابع مذکور که چند قرن بعد از حادثه نگاشته شده‌اند، مطالب را از منابع سده‌های قبل اخذ و استفاده نموده‌اند.

باری، داستان به هنگامه درگیری‌های شدید طرفداران امین و مأمون و محاصره بغداد در سال ۱۹۸ قمری بر می‌گردد. هنگام محاصره بغداد، لشکر مأمون به فرماندهی طاهر، نیاز مبرمی به مال پیدا کرد و مشکل را به مأمون انعکاس داد. مأمون برای رفع معضل مالی سپاه، طاهر را به «خالد بن جیلویه کاتب» احاله داد، تا با گرفتن «قرض» از او، به اوضاع مالی سر و سامان دهد؛ اما، خالد امتناع ورزید و چون فتح بغداد صورت گرفت، طاهر دستور داد او را دستگیر و شکنجه نمایند. خالد در زیر ضربات شکنجه، از طاهر تقاضا نمود اجازه دهد اشعاری را که سروده، انشاد کند؛ سپس هر کاری می‌خواهند، انجام دهند. طاهر اجازه داد و چون خالد اشعار را خواند، اعجاب و احسانش را برانگیخت و عفویش نمود (ابن خلکان، ج ۳، صص ۵۲۰-۵۱۹؛ صفدی، ج ۱، ص ۲۲۷؛ سنجر، ج ۲، ص ۱۰۰). مؤلف دستور الوزاره، داستان را با تفصیل و جزئیات بیشتری عرضه داشته است. وی که این واقعت تاریخی را با نگارشی ادیبانه ثبت کرده، می‌نویسد: چون طاهر در کار فتح بغداد شد و «نقل به مستقر سریر مملکت و دارالسلام خلافت کرد، لشکرش از ناهار بی‌نوایی و فرط اشتها، با معده‌ها ناری ملتهب» داشت؛ بنابراین، «حال اختلال احوال [لشکر] بر رأی امیرالمؤمنین عرض داشت. مأمون ... نبشت که: استقرض من خالد بن جیلویه ما یقیم به أود الاختلال»؛ یعنی از خالد بن جیلویه قرض کن، تا این اختلال و

نابسامانی را سامان دهی. «و این خالد چندان مال داشت که حساب کمیت آن چون جذر اصم، منطبق نبود» (اصفهانی، ص ۸۶).

چون طاهر درخواست مأمون را به خالد ابلاغ کرد، وی با این استدلال که «من مأمون را در قضای قرض، امین ندانم»، جواب رد داد (اصفهانی، ص ۸۶).

وقتی مأمون پاسخ منفی خالد بن گیلویه را شنید، به طاهر اجازه بازداشت و برخورد با خالد را داد. چون طاهر «اجازت استیصال و ابادت خالد یافت، او را حاضر کرد و در شکنجه عقوبت کشید.» قبل از این که تازیانه شکنجه بر او فرود آید، به طاهر پیشنهاد گزاف و چشمگیری داد که: «چندان پیاده که در لشکراند سوار گردانم و هر سواری را جنیبتی ترتیب دهم و یک سال برگ لشکرت متقبل و متکفل شوم ... مرا خلاص فرمای.» طاهر پاسخ داد: «من خود ترا نیست کنم و هر چه هست بر دارم.» پس او را خواباندند «و دست تازیانه بر وی گشادند.» (اصفهانی، صص ۸۶-۸۷). خالد بن گیلویه، مجدداً از طاهر درخواست نمود: «کلمه‌ای دیگر بشنو»، آنگاه هر چه خواهی انجام ده. چون «او را باز نشانند، گفت از بهر خدا طفلان خرد دارم، دو سه بیتک حسب‌الحال بر زبان خاطر آمد، بشنو.» طاهر گفت: «بخوان». وی، این اشعار را خواند.

عصفور بر ساقه المقذور	زعموا بان الصقر صادف مره
والصقر منقض علیه یطیر	فتکلم العصفور تحت جناحه
لقمه و لین شویت فانی لحقیر	ما کنت خامیزا لمثلک
کرما و افلت ذلک العصفور.	فتهاون الصقر المدل بیاسه

(اصفهانی، ص ۸۷)

یعنی: «آورده‌اند که بازی بر یک گنجشک بیابانی بر خورد و آن را که قضا و قدر می‌راندش، گرفت؛ پس در حالی که باز بر سر او فرود می‌آمد و می‌پرید، گنجشک زیر بال او چنین سخن گفت: من برای تو نمی‌توانم لقمه خامیزی باشم، و اگر مرا سرخ کنند، چیز حقیری خواهد بود. باز بالنده به خود و ناز کنان از قدرت خود، از روی کرم منقارش را اندکی سست کرد، گنجشک در رفت.» (اصفهانی، صص ۱۹۷-۱۹۸)

بنا به نقل اصفهانی، وقتی خالد ابیات را خواند، «نسیم جان‌پرور [اشعار] به دماغ استماع [طاهر] رسید، از مکارم اوصاف خود نپسندید که آن آزادمرد را در بند بگذارد که او نیز طفلکان داشت.» بنابراین، از «محاسن اخلاق و مکارم عادات خود» او را بخشید (اصفهانی، ص ۸۷).

با این حال، چون مأمون وارد بغداد شد و خلافت را به دست گرفت، «حال خالد بحث کرد، ناپره کینه که از او در سینه داشت زبانه زد.» پس دستور داد، او را دستگیر و شکنجه کنند. چون خبر بازداشت خالد به طاهر رسید، «پیاده می دوید تا خود را بر سر او افکند» و به مأمون گفت: «اِنَّ رَأْسِي دُونَ رَأْسِهِ»؛ یعنی سر من به جای سر او باشد. طاهر، داستان شعرخوانی خالد و ابیات او را بر مأمون روایت کرد و گفت: «من او را به عواطف اشرف مولانا بخشیدم و آن جرم بزرگ او را در کار اطفال خرد او کردم.» مأمون سؤال کرد: او را به خاطر تو ببخشم یا چهار بیتش. طاهر جواب داد: «جانب هنر راجح تر، او را به فضل خود بخش، عفواً صغواً، آزاد کن او را، با مزید عاطفت و حفاوت.» پس خلاصش فرمود (اصفهانی، ص ۸۷). از مطاوی مطالبی که نویسندگان مزبور آورده‌اند، چند نکته مهم استنباط می‌گردد.

۱- خالد بن گیلویه، کاتب بود؛ یعنی عنوان رسمی و مهم کاتبی را داشت؛ اما معلوم نیست که وی کاتب دستگاه خلافت و امور دیوانی و اداری آن بود یا نه؟ آیا در بحبوحه این درگیری‌ها، مسئولیت اداری داشت یا پیش‌تر چنین سمتی را عهده‌دار بود؟ متأسفانه، به دلیل عدم تصریح منابع، پاسخ درستی به این سؤالات نمی‌توان داد.

۲- خالد بن گیلویه، شاعر و ادیب بود.

۳- خالد بن گیلویه، فرد ثروتمند و معروفی بود.

۴- ظاهراً وی تمایلی به حمایت سپاه طاهر و مأمون نداشت و امین را ترجیح می‌داد. جمله ارزشمند و ادیبانه‌ای که مؤلف دستورالوزاره به نقل از او آورده، که: «من مأمون را در قضای قرض، امین ندانم» مبین موضوع است.

۵- موطن خالد و خاندانش، فارس و کهگیلویه و بویراحمد کنونی بود و احتمالاً مثل خیلی از فارسیان دبیر و نویسنده که در فن کتابت و دبیری، مهارت و منزلت خاص داشتند و دیوانیان خلافت عربی برای رتق و فتق امور اداری از آنان استفاده می‌نمودند، به مرکز خلافت رفته و به امور دیوانی پرداخته است؛ زیرا وی در ایام درگیری طرفداران امین و مأمون و محاصره و فتح بغداد، در آنجا بود، و نمی‌توان دلیل مقبولی جز وجوب و ضرورت حضور در شهری پرآشوب و خطرناک، متصور شد. این حضور واجب و ضروری، به احتمال زیاد، مرتبط با شغل، مقام و موقعیت اداری، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی او بود. اشتها وی برای مأمون پسر خلیفه پیشین - هارون الرشید - که اکنون مدعی جدی برادر و خلافت شده بود، و نیز تقاضای مالی مأمون از او، خود مؤید شهرت عمومی خالد

و جایگاه بارز وی در مرکز خلافت عباسی است؛ بدین ترتیب، باید احتمال قوی داد که خالد بن گیلویه از دوره خلافت امین، در بغداد حضور و شهرت یافته است.

حسن بن گیلویه

یکی دیگر از فرزندان گیلویه، حسن نام داشت که متأسفانه اطلاعات درباره او، بسیار اندک است. بر مبنای گفته مؤلف مشهور المسالك و الممالك، می‌توان احتمال قوی داد که حسن پس از پدر، حاکمیت رم گیلویه - و قلمرو حکمرانی خاندان - را به دست گرفت. ابن خردادبه، نخستین نویسنده‌ای است که منطقه مربوط به خاندان گیلویه را به نام «حسن بن گیلویه» ضبط کرده است. وی، در ذکر «رموم کردان فارس»، به «رم حسن بن جیلویه» یا «بازنجان» به عنوان نخستین رم اشاره دارد، که در «۱۴ فرسخی شیراز» واقع است (ابن خردادبه، ص ۳۷). ادریسی و یاقوت حموی - در سده‌های ششم و هفتم قمری - همانند ابن خردادبه به رم حسن بن جیلویه اشارت دارند (ادریسی، ج ۱، ص ۴۱۸). البته، یاقوت نقل اصطخری را نیز در باب رموم پنج‌گانه فارس آورده، که به جای رم حسن بن گیلویه، رم گیلویه ثبت کرده است (حموی، ج ۳، ص ۷۱). جغرافی‌نویس معروف دیگری به نام ابن فقیه - در اواخر قرن سوم قمری - به استناد ابن خردادبه، به چهار رم مشهور فارس پرداخته و نخستین آن را «زومه حسین بن جیلویه» یا بازنجان آورده است. (ابن فقیه، ص ۱۶). می‌توان احتمال داد، که وی یا کتاب و نسخ اثرش به اشتباه نام حسن را حسین ثبت نموده اند. مع هذا، معلوم است که حسن بن گیلویه، یکی دیگر از اشخاص شهیر خاندان گیلویه بود، که مدتی بعد از پدر حاکمیت منطقه مربوط را در دست داشت و حکم‌فرمایی نمود. از سرنوشت وی، و مدت زندگانی و حکمرانی او اطلاع دیگری در دست نیست.

محمد بن حسن بن گیلویه

از دیگر اشخاص مشهور خاندان گیلویه، که نامش در منبع معتبری چون تاریخ طبری مضبوط است، محمد فرزند حسن و نوه گیلویه است. متأسفانه، جز یک مورد مهم، گزارشی از زندگانی و حوادث سیاسی مرتبط با او در دست نیست. این گزارش، مربوط به وقایع سیاسی سال ۲۵۱ ق و تعارض مستعین و معتز بر سر خلافت است. مستعین در سال ۲۴۸ قمری از سوی ترکان قدرتمند و پرنفوذ، به خلافت انتخاب شد و زمام

امور مسلمین را به دست گرفت؛ اما، از همان آغاز با مخالفان و معارضان جدی و خطرناک روبه‌رو گردید و هیچ‌گاه نتوانست بر آنان فایق آید. دوران خلافت وی، کوتاه و کمتر از چهار سال بود و در این ایام، درگیری‌های متعدد موافقان و مخالفان، و هرج و مرج و آشفتگی قلمرو خلافت، امان خلیفه ضعیف را بریده بود. وی که در چنگ سرداران ترک - از جمله وصیف و بغا - افتاده بود، بالاجبار تن به خواسته‌های آنان داد. مسعودی به نقل از شاعری هم‌عهد مستعین، می‌نویسد: «خلیفه‌ای در میان وصیف و بغا در قفس است و هر چه بگویند مانند طوطی تکرار می‌کند.» (مسعودی، ج ۲، ص ۵۵۱). در این میان، طرفداران و حامیان معتز نیز به تلاش خود ادامه دادند و نواحی مختلف قلمرو خلافت - خاصه عراق - را در تضاد و تعارض نگه داشتند. در بحبوحه جنگ و جدل شدید حامیان مستعین و معتز، جمعی از ایرانیان شهیر و صاحب‌مقام - به‌ویژه طاهریان - از مستعین حمایت کردند. محمد بن عبدالله طاهری، در رأس طرفداران مستعین قرار داشت و به عنوان فرماندهی مقتدر، امر و نهی می‌کرد (طبری، ج ۱۴، صص ۶۱۲۰-۶۱۱۵). محمد بن حسن بن گیلویه نیز که از خاندان معروف گیلویه بود، در دستگاه خلافت مستعین نفوذی یافت و در حمایت او کوشش نمود. وی با هماهنگی محمد بن عبدالله طاهری، فرماندهی بخشی از سپاه خلیفه را بر عهده گرفت و برای سرکوب جمعی از متمردان و اخذ مالیات عقب‌افتاده، لشکر کشید. در این زمان، به سبب آشفتگی و نابسامانی، عاملان خراج شهرها، اموال مأخوذه را به‌درستی و کامل نزد خلیفه بغداد نمی‌فرستادند، که عامل ناحیه راذان یکی از آنها بود. راذان، که از نواحی پر قریه در سواد عراق بود، از دو بخش علیا و سفلی تشکیل می‌شد (حموی، ج ۳، ص ۱۲). حاکم آن که یک فرد مغربی بود، از ارسال مال ناحیه اجتناب می‌ورزید؛ بنابراین، محمد بن حسن بن گیلویه، نزد وی رفت و تقاضای مال ناحیه را نمود؛ اما وی نپذیرفت و با محمد بن حسن بن گیلویه درگیر شد. در این درگیری، محمد بن حسن موفق گردید، مغربی و سپاهش را شکست دهد و او را به اسارت درآورد. به علاوه، از مال ناحیه مزبور «دوازده هزار دینار و سی هزار درهم» اخذ کرد و با خود به دربار محمد بن عبدالله طاهری برد. محمد بن عبدالله نیز دستور داد، «ده هزار درهم» از مال مأخوذه را به عنوان جایزه و پاداش به محمد بن حسن گیلویه دهند (طبری، ج ۱۴، ص ۶۱۵۷). بدین ترتیب، نواده گیلویه - محمد بن حسن - در مسایل سیاسی زمانه خود، حضور مؤثر یافت و نقش اخلاف گیلویه را در عصر عباسیان، همانند گذشته، بارز نشان داد. البته جز این مهم، اطلاع

دیگری از اقدامات و اعمال وی در دست نیست، و نمی‌دانیم سرنوشت وی چگونه پایان پذیرفت. آیا می‌توان گمان برد که محمد بن حسن بن گیلویه، به دلیل ارتباط دوستانه و نزدیک با محمد بن عبدالله طاهری، سرانجام به سوی معتز گرایش یافت و در خلع مستعین از خلافت، نقش بازی کرد؟ نویسندگان اسلامی تأکید دارند که محمد بن عبدالله طاهری - که نتوانست قدرت مستعین را تثبیت نماید - به سود خلافت معتز و خلع مستعین نظر داد و خلیفه را قانع نمود، که سریر خلافت را به رقیب واگذارد. در این باب، البته مذمت‌ها و هجوهای بسیار یافت (طبری، ج ۱۴، صص ۶۲۳۰-۶۲۱۵؛ مسعودی، ج ۲، صص ۵۶۶-۵۶۷). پس، می‌توان احتمال داد که محمد بن حسن بن گیلویه، با تبعیت و همراهی محمد بن عبدالله طاهری به خلیفه جدید پیوست و دوران محدودی را نیز در دستگاه تازه تأسیس معتز گذراند؛ زیرا، عمر خلافت معتز (۲۵۵-۲۵۲ ق) نیز همانند مستعین، کوتاه و مستعجل بود و بیش از چهار سال طول نکشید.

نتیجه

از زمانی که اعراب مسلمان، موفق به فتح نواحی مختلف ایران شدند و به تدریج تسلط خود را افزودند، اقوام و خاندان‌های متعدّد عرب تازه‌مسلمان، در جای‌جای ایران سکونت گزیدند. بی‌شک در مقابل این مهاجمان مهاجر، که قوم غالب نیز محسوب می‌شدند، مغلوبان ایرانی واکنش مخالف و منفی داشتند. تضاد منافع و مطامع اقوام معارض و رقیب ایرانی و عرب، کم‌کم به خصومت‌های خونین و مستمر، منجر شد. دو خاندان ایرانی روزبه (=گیلویه) و ابودلف عربی، از جمله خاندان‌های معروف بودند، که به دلایلی نظیر حفظ و توسعه قلمرو، اعتقادات مذهبی و منافع خویش با هم درگیر شدند و سال‌ها جنگ‌های خونین نمودند. در میان خاندان روزبه، گیلویه نواده او، از همگان جسورتر و جنگجوتر بود و با شجاعت و دلاوری تمام، مقابل مطامع و فزون‌طلبی ابودلفیان عرب ایستاد. او توانست با سپاه چند هزار نفری خود، ضربات زیادی بر ابودلفیان وارد آورد؛ اما سرانجام جان را بر سر ستیز با اعراب نهاد. پس از وی، فرزندانش خالد و حسن و نواده‌اش محمد، که جنگجویی و اشتهاور او را کسب نکردند، به طرق دیگر در محافظت موقعیت خود و خانواده کوشش نمودند، و با حضور و نفوذ در دستگاه خلافت عباسی، نقش بارز یک خاندان ایرانی را در مسایل سیاسی و اجتماعی عصر، آشکار ساختند. این مقاله، به رغم قلت اطلاعات، به بررسی نقش و نفوذ یک خاندان

شناخته نشده ایرانی، در وقایع و رخدادهای زمانه، پس از سقوط ساسانیان پرداخته و گوشه‌های دیگری از تاریخ ایران بعد از اسلام را نشان داده است.

منابع

- ابوالفدا، تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹.
- ابن بلخی، فارسنامه، به اهتمام گای لسترنج و آلن نیکلسون، چاپ دوم، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳.
- ابن حوقل، سفرنامه ایران در صوره الارض، ترجمه جعفر شعار، ج ۲، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶.

ابن خردادبه، المسالك و الممالك، ترجمه حسين قره‌چانلو، مترجم. تهران، ۱۳۷۰.
ابن خلدون، العبر (تاريخ ابن خلدون)، ترجمه عبدالمحمد آيتي، ج ۳، چ ۳، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگي، تهران، ۱۳۸۳.

ابن خلکان، وفيات الاعيان، حقه احسان عباس، ج ۳، دارالثقافه، بيروت، ۱۳۶۹ ق.
ابن رسته، الاعلاق النفيسه، ترجمه و تعليق، حسين قره‌چانلو، امير كبير تهران، ۱۳۶۵.
ابن عنبه، جمال الدين احمد، الفصول الفخريه، به اهتمام محدث ارموي، علمي و فرهنگي تهران، ۱۳۶۳.
ابن فقيه، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همداني، البلدان (بخش مربوط به ايران)، ترجمه ح-مسعود، بنياد فرهنگ ايران، تهران، ۱۳۴۹.

ابن معتز، عبدالله، طبقات الشعراء، تحقيق عبدالستار احمد فرج، دارالمعارف، مصر، ۱۳۷۵ ق/ ۱۹۵۶ م.
ادريسي، ابو عبدالله محمد بن محمد، نزهه المشتاق في اختراق الافاق، ج ۱، عالم الكتب، بيروت، ۱۴۰۹ ق.

اذكايي، پرويز، فرمانروايان گمنام، ج ۱، بنياد موقوفات محمود افشار يزدي، تهران، ۱۳۶۷.
اصبهاني، ابوالفرج علي بن حسين، الاغانى، تحقيق ابراهيم الابياري، ج ۹، دارالشعب، مصر، ۱۳۸۹ ق.
اصطخري، ابواسحق ابراهيم، مسالك و ممالك، به كوشش ايرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، تهران، ۱۳۴۰.

_____ ، مسالك و ممالك، دار صادر، بيروت، ۲۰۰۴ م.
_____ ، مسالك و ممالك، الهيئه العامه لقصور الثقافه قاهره، بي تا.
_____ ، ممالك و مسالك، ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله تستري، به كوشش ايرج افشار، بنياد موقوفات محمود افشار يزدي، تهران، ۱۳۷۳.

اصفهاني، محمود بن محمد بن الحسين، دستور الوزاره، تصحيح رضا انزابي نژاد، امير كبير، تهران، ۱۳۶۴.
تاريخ سيستان، تصحيح ملك الشعراء بهار، به سعي و كوشش علي اصغر عبداللهي، دنياي كتاب، تهران، ۱۳۸۱.

ثعالبى نيشابورى، ابومنصور عبدالملك التمثيل والمحاضره، تحقيق عبدالفتاح محمد الحلو، داراحياء الكتب العربيه، قاهره، ۱۳۸۱ ق/ ۱۹۶۱ م.
جعفرى، عباس، گيتاشناسي ايران، كوهها و كوهنامه ايران، ج ۱ سازمان جغرافيايي و كارتوگرافي گيتاشناسي، تهران، ۱۳۶۸.

جيهاني، ابوالقاسم بن احمد، اشكال العالم، ترجمه علي بن عبدالسلام، تصحيح منصورى، به نشر، مشهد، ۱۳۶۸.

حافظ ابرو جغرافياي حافظ ابرو، تصحيح صادق سجادي، ج ۲، نشر ميراث مکتوب، تهران، ۱۳۷۸.
حدود العالم من المشرق الى المغرب، ترجمه مير حسين شاه، تعليقات مينورسكي، تصحيح ورهرام و مريم ميراحمدى، دانشگاه الزهراء، تهران، ۱۳۷۲.

حسيني، سيدساعده، گوشه هاي ناگفته‌اي از تاريخ معاصر ايران، نويد، شيراز، ۱۳۷۳.
حموي، ياقوت، بن عبدالله معجم البلدان، ج ۲ - ۳ - ۴، دار احياء الكتب العربيه، بيروت، ۱۳۹۹ ق.

خوارزمی، ابو عبدالله محمد بن احمد، مفاتیح العلوم، ترجمه حسین خدیو جم، چ ۲، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲.

رربورن، نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاووس جهانداری، چ ۳، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳.
سنجری، احمد بن محمد بن عثمان، منظر الانسان (ترجمه و فیات الاعیان)، تصحیح فاطمه مدرسی، ج ۲ دانشگاه ارومیه. ارومیه، ۱۳۸۱.

سیاهپور، کشواد «نقش سیاسی - نظامی کردان فارس و خوزستان در دوره فتوح اسلامی»، شماره ۸، صص ۹۷ - ۱۱۶. مجله تاریخ ایران، تهران، پاییز ۱۳۸۹.
صفدی الوافی بالوفیات، ج ۱۶، دار احیاء التراث، بیروت، ۱۴۲۰ ق / ۲۰۰۰ م.
طاهری، عطا، کوچ، سخن، تهران، ۱۳۸۸.

طبری، محمد بن جریر تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱۴، چ ۹، اساطیر، تهران، ۱۳۹۰.
قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود، آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه جهانگیر میرزا قاجار، تصحیح میر هاشم محدث، امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۳.

کلیما، اوتاکر، تاریخچه مکتب مزدک، ترجمه فکری ارشاد، توس، تهران، ۱۳۷۱.

_____، تاریخ جنبش مزدکیان، ترجمه فکری ارشاد، توس، تهران، ۱۳۵۹.

مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، چ ۴، امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۱.

_____، نزهت القلوب، به کوشش محمد دبیرسیاقی، طه، تهران، ۱۳۷۸.

مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چ ۲، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۵.

_____، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد ۱-۲، چ ۵، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴.

مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه منزوی، چ ۲، کومش، تهران، ۱۳۸۵.

میرزا سمیع، تذکره الملوک، به کوشش محمد دبیر سیاقی، چ دوم. امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۸.

نظام الملک، سیاست نامه، تصحیح عباس اقبال، چ ۲، تهران، اساطیر، ۱۳۶۹.

وصاف الحضرة، تاریخ وصاف (تجزیه الامصار و تجزیه الاعصار)، کتابخانه ابن سینا، تهران، ۱۳۳۸.

هفت کشور یا صور الاقالیم، تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۳.

همدانی، خواجه رشیدالدین فضل الله تاریخ مبارک غازانی، به اهتمام کارل یان، چ ۲، پرسش، اصفهان، ۱۳۶۸.

_____، جامع التواریخ، به تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، چ ۲، البرز، تهران، ۱۳۷۳.

یعقوبی، ابن واضح، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چاپ چهارم، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۱.

_____، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۱-۲، چ ۵، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۶.

